



# OUTSIDE ROOM

The Room That Isn't One Of The Ten

# اتاق بیرونی GILLETTE

اتاقی که جزو آن ده‌تا نیست

حماسه‌ای روستایی نوشته بودم، نه روشنفکرانه، چون تحصیلاتم اجازه کار دیگری را به من نمی‌داد. با نمره 4 در درس ایتالیایی، دیپلم را فقط به لطف افتخارات ورزشی، یک زن، و مدیری گرفتم که هدیه پنج لیتر از شرابم را قدر دانست.

هاهاهاها.

می‌خواستم به مردم تمرینی برای ذهن بدهم، و برایش نه مدرک دانشگاهی لازم بود نه دکتر. ده اتاق ساخته بودم و خیال می‌کردم فصلی از زندگی همه را بسته‌ام، اما به اطرافم نگاه کردم و دیدم چیزی را بیرون جا گذاشته‌ام.

چه چیزی؟

خودم را.

با نقص‌هایم، رذیلت‌هایم، ویژگی‌هایم، بخش‌های فریبنده‌ام، زودرنجی‌ام، میل به تلافی، آن امر پوچ که در یک قالب جا گرفته، و بعد عادت مدام توجه گرفتن بی‌آنکه واقعاً جالب باشم، و این همیشه لبخند به لبم می‌آورد.

بله، همیشه کسی کنارم بود که می‌خواست راه را نشانم بدهد، کارهایی که باید بکنم، اینکه چطور بکنمشان، چرا بکنمشان، انگار می‌خواست مرا به چیزی تشرف دهد. اما من درون یک فرقه مذهبی یا معنوی نبودم. درون زندگی خودم بودم، جایی که یاد گرفتن چیزی منطقی بود، اما اینکه به من بگویند چطور یادش بگیرم، نه.

کش ندهیم، چون هر خواننده‌ای خسته می‌شود و می‌خواهد پایان را بداند. شاید روزی شروع کنم پایان را در آغاز داستان بنویسم، تا همه بفهمند که پایان تنها آغاز واقعی است.

پیش از آنکه بنشینم و منتظر مرگ بمانم، همیشه دنبال جای ایده‌آلی برای این کار خواهم گشت. اما باور کنید، میان این همه انتخاب و این همه امکان، جایی بهتر از آغوش یک زن پیدا نمی‌کنم. حتی اگر مال من نباشد، مهم نیست. چندان برایم فرقی نمی‌کند.

هاهاهاهاها.

بهترین جاست، جایی که همه‌چیز از آن سرچشمه گرفت و همه‌چیز در آن به پایان می‌رسد. اما هیچ‌کس هرگز به اندازه یک نوشته فراموش‌نشدنی نمی‌شود.

---

### *Ferdinando*

پی‌نوشت: من مرد حرفم هستم و زن‌ها این را می‌شناسند، و همین چند اجرای ناامیدکننده را جبران می‌کند.